



کائنات جهان، خاطره و گفتارهای نزدیک‌ترین یار و آگاه‌ترین شاگرد و همراهش، حضرت علی علیه السلام، مطمئن‌ترین وسیله می‌باشد؛ چرا که علی علیه السلام حافظ اسرار و آرام بخش دل پیامبر صلی الله علیه و آله بود. مولای متقیان علیه السلام در مورد جایگاه والای خود در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْقُرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَاصَّةِ؛^۱ شما منزلت مرا در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانید که چگونه نزدیک‌ترین خویشاوندی و

شناخت صحیح شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هر مسلمان ضرورتی انکارناپذیر است؛ زیرا برای فهمیدن معارف اسلام و پیروی از دستورات حیات بخش حضرت رسول صلی الله علیه و آله معرفت شایسته مقام و منزلت آن حضرت می‌تواند تأثیری به سزا بگذارد. اگر ما بتوانیم حداقل در حد توان خود عظمت روحی و زوایای شخصیت بیکران آن فرستاده الهی و رهبر اسلامیان را به دست آوریم، در اقتداء به گفتار و رفتار حضرتش موفق‌تر و علاقه‌مندتر خواهیم شد. برای شناختن آن یگانه دوران و سرور

۱. نهج البلاغه، خطبه فاصعه.

کردم: «یا رَسُولَ اللَّهِ! مَا هَذِهِ الرَّئِةُ؟ فَقَالَ ﷺ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنَّكَ كُنْتَ بِسَبِيٍّ وَلِكَيْتَكَ لَوْ زَيْرٌ وَأَنْتَ لَعَلَىٰ خَيْرٍ»^۱ یا رسول الله! این ناله کیست؟ فرمود: صدای ضجه شیطان است که از پرستش خود مأیوس گردید. [و فرمود: علی جان!] تو آنچه من می شنوم، می شنوی و آنچه را که من می بینم، تو نیز می بینی؛ جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر و جانشین هستی و در راه نیک گام برمی داری.»

حال، با توجه به جایگاه والای امیرمؤمنان، علی علیه السلام به خاطرات و گفتارهای آن حضرت در زمینه خدمات و سیره و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می پردازیم.

زهد و ساده زیستی پیامبر صلی الله علیه و آله

زهد و ساده زیستی از کردارهای ستوده ای است که موجب بسیاری از کمالات روحی در وجود انسان می باشد. از بارزترین صفات رسولان الهی که آنان را در امر تبلیغ دین و

خصوصی ترین جایگاه را در پیشگاه آن حضرت داشتیم. آنگاه در توضیح سخن خود می افزاید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی ام، مراد راتاق خصوصی خود می نشاند و در آغوش خود می گرفت و... گاهی غذا را لقمه لقمه در دهانم می گذاشت، هرگز در گفتارم دروغ و در رفتارم خطایی مشاهده نکرد... من همواره به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، همانند فرزندی که پیوسته در کنار مادر است. آن حضرت هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکویش را برایم آشکار می کرد و به من فرمان می داد که به او اقتداء کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله در هر سالی مدتی را به غار حراء می رفت و به غیر از من هیچ کس او را نمی دید. در آن هنگام اسلام جز خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه هیچ یک از مکیان راه نیافته بود و تعداد مسلمانان به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه و من محدود می شد. من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را استشمام می کردم. هنگامی که بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی نازل شد، من ناله شیطان را شنیدم، از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال

۱. همان.

رساندن رسالت الهی خود به گوش جهانیان موفق ساخته، زهد و ساده زیستی شان بوده است. رسولان الهی بر این باور بودند که «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»^۱ خداوند عزوجل بر پیشوایان عادل واجب کرده است که خود را با مردم ناتوان برابر قرار دهند تا تنگ دستی، مستمندان را به طغیان و سرکشی وادار نکند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در تشریح سیره نبوی صلی الله علیه و آله به این ویژگی آن حضرت می پردازد و توضیح می دهد که: «پیامبر از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشمش نگریست. دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته تر و شکمش از همه خالی تر بود. دنیا را به آن حضرت عرضه کردند، اما نپذیرفت و هر چه را که احساس می کرد خدا دشمن می دارد، آن را دشمن می دانست.»^۲

امام در ادامه گفتار خویش به ساده زیستی و بی تکلف بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرداخته، می فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةً

الْعَبْدِ وَيَخْصِفُ يَدَيْهِ نَعْلَهُ وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ تَوْبَهُ وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ الْعَارِيَّ وَيُزِدُّ حَلْفَهُ وَيَكُونُ الشُّرْطَى عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: يَا فَلَانَةَ لِأَخِي أَزْوَاجِهِ غَيْبِهِ عَنِّي فَأَتَى إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَرَخَّارَ قَهْهَا»^۳ [رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله] همواره بر روی زمین غذا می خورد و همانند بندگان می نشست و بادست خود کفشش را وصله می زد و لباس خود را می دوخت و بر الاغ برهنه و بی تجهیزات سوار می شد و شخص دیگری را نیز به همراه خود سوار می کرد. [روزی متوجه شد که] پرده ای بر در خانه اش آویخته شده که نقش و نگار و تصویر داشت، به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمانم دور کن که هر گاه نگاهم به آن می افتد، به یاد دنیا و زینتهای آن می افتم.

«فَمَا أَغْظَمَ مِنِّي اللَّهُ عِنْدَنَا حِينَ أَنْعَمَ عَلَيْنَا بِهِ سَلْفًا نَتَّبِعُهُ وَفَأَيُّدًا نَطَأُ عَقِبَهُ! وَاللَّهِ لَقَدْ رَفَعْتُ

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

۳. همان.

کرد و به دیگران نیز خوار و بی مقدار بودن آن را فهمانید. می دانست که خداوند برای [تعظیم و قدرشناسی از شخصیت] و برگزیدن او دنیا را از وی دور ساخت و آن را به خاطر ناچیز و بی ارزش بودنش به دیگران بخشید. به همین جهت، از دل و جان از دنیاگرایی اعراض کرد و یاد و خاطره دنیا را از وجودش پاک نمود.»

مولای عارفان، اخلاق نبوی را در دوری از تجملات و تشریفات دنیوی تشریح کرده، گفتارش را چنین ادامه می دهد: «خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصاً وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجَرٍ حَتَّى مَضَى لِسَبِيلِهِ؛^۳ پیامبر ﷺ با شکمی گرسنه از دنیا رفت و با سلامت وارد آخرت گردید. او سنگ روی سنگ نگذاشت تا اینکه از دنیا رحلت کرد.»

در اینجا نقل روایتی در مورد زندگی زاهدانه پیامبر ﷺ مناسب می نماید:

زید بن حارث روایت کرده است

مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا؛^۱ چقدر بزرگ است منتهی که خداوند متعال با فرستادن چنین پیامبری بر ما گذاشته است؛ بزرگ رهبری که باید پشت سر او حرکت کنیم و راهش را ادامه دهیم. به خدا سوگند! من نیز آن قدر این پیراهن پشمین را وصله زده ام که از پینه کننده آن شرمسار شده ام.»

شهریار تبریزی این سخن مولا را چه زیبا به تصویر کشیده است:

در جهانی همه شور و همه شر
هٰا عَلَيَّ بَشْرٌ كَيْفَ بَشْرٍ
كفن از گریه غسال خجل
پیرهن از رخ وصال خجل
شیعیان مست ولای تو علی

جان عالم به فدای تو علی
آن حضرت در سخن دیگری،
زندگی زاهدانه و بی تجمل رسول
بزرگوار اسلام ﷺ را چنین بیان
می کند: «قَدْ حَقَّرَ الدُّنْيَا وَصَغَّرَهَا وَأَهْوَنَ بِهَا
وَهَوَّنَهَا وَعَلِمَ أَنَّ اللَّهَ زَوَّاهَا عَنْهُ إِخْتِيَارًا وَبَسَطَهَا
لِغَيْرِهِ إِخْتِيَارًا، فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَأَمَاتَ
ذِكْرَهَا عَنْ نَفْسِهِ؛^۲ [پیامبر ﷺ] دنیا را
کوچک شمرد و به دیگران نیز کوچک
جلوه داد و آن را بی ارزش محسوب

۱. همان.

۲. همان، خطبه ۱۰۹.

۳. همان، خطبه ۱۶۰.

که در یکی از روزها رسول خدا صلی الله علیه و آله روی حصیری خوابیده بود و نشانه‌های زبری حصیر بر بدن مبارکش اثر گذاشته بود. عایشه از روی دلسوزی به حضرتش عرضه داشت: یا رسول الله! «کسری» و «قیصر» (پادشاهان ایران و روم) کشورهای پهناوری را در سلطه خود دارند و از همه گونه نعمت دنیوی برخوردارند، ولی شما که رسول خدا و پیامبر الهی هستید از همه چیز تهی دست می‌باشید تا آنجا که روی حصیر استراحت می‌کنید و لباس ارزان قیمت می‌پوشید! حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «عایشه! چه خیال می‌کنی! هر گاه من بخواهم، کوهها طلا می‌شوند و با من به حرکت در می‌آیند. روزی جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و کلید خزینه و گنجینه‌های جهان را در اختیار من گذاشت، اما من نپذیرفتم.»

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای اینکه این حقیقت را آشکارا به عایشه نشان دهد، به او فرمود: «ای عایشه! حصیر را بلند کن!» او نیز دستور حضرت را اجرا کرد و در هر گوشه آن

مقدار زیادی طلا را مشاهده کرد که یک مرد به تنهایی توان حمل آن را نداشت. سپس به عایشه فرمود: «نگاه کن! و طلاها را از نزدیک مشاهده کن، اما بدان که دنیا و تمام زیباییهای فریبنده و ظاهری آن از نظر خدای تعالی به اندازه بال پشه‌ای ارزش و اعتبار ندارد.» بعد از آن، قطعه‌های طلا از نظرها پوشیده شد.^۱

البته بدیهی است که بهره گرفتن از دنیا برای آخرت امری مذموم نیست، بلکه علاقه به دنیا و دوست داشتن آن در مقابل آخرت و ارزشهای معنوی ناپسند است.

استقامت بی نظیر

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در راه نشر معارف الهی و رسالت آسمانی خود آن چنان آزار و اذیت دید و مشکلات و سختیها را متحمل شد که هیچ یک از رهبران الهی مثل آن بزرگوار گرفتار موانع راه رسالت نبودند. به همین جهت، همواره می‌فرمود: «مَا أُوذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أُوذِيَتْ؟^۲

۱. حلیة الاولیاء، ج ۸، ص ۱۳۸.

۲. کشف الغم، ج ۲، ص ۵۳۷.

الهی اش باز نداشت و تلاش مخالفین برای خاموش کردن نور رسالت به نتیجه‌ای نرسید.»

در مقابل دشمنان لجوج

علی علیه السلام در فرازی از گفتار خویش به لجاجت دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند و گوشه‌ای از گرفتاریهای پیامبر صلی الله علیه و آله و استقامت و مقابله آن حضرت را با دشمنان خیره سر و بی‌منطق اسلام که خود شخصاً شاهد آن بوده است، چنین گزارش می‌کند:

«روزی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که سران قریش نزد او آمدند و گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی کرده‌ای که هیچ یک از پدران و خاندانت نکردند. ما از تو معجزه‌ای می‌خواهیم؛ اگر از عهده‌اش برآیی، معلوم می‌شود که تو حقیقتاً فرستاده‌ی خدایی، و اگر نتوانی، خواهیم فهمید که تو ساحر و دروغگویی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما چه می‌خواهید؟ گفتند: این درخت را بگو تا از ریشه‌کننده شده و در پیش تو بایستد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ

هیچ پیامبری همانند من مورد آزار و اذیت قرار نگرفت.»

در برخی آیات قرآن به مشکلات و گرفتاریهای پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده است. در سوره حجر می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۱ «و مخالفین آن حضرت گفتند: ای کسی که آیات خدا به او نازل می‌شود، همانا تو دیوانه هستی!»

اما رسول بزرگوار اسلام در برابر مشکلات و گرفتاریها، مثل کوهی استوار ایستاد و بر رسالات الهی خود اصرار ورزید و لحظه‌ای خم به ابرو نیاورد. به همین جهت، امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه استقامت بی‌نظیر حضرتش را با عباراتی زیبا، می‌ستاید و می‌فرماید:

«دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنِ دِينِهِ، لَا يُقْنِبُهُ عَنِ ذَلِكَ اجْتِمَاعَ عَلِيٍّ تَكْذِيبِهِ وَالتَّمَانَسَ لِإِطْفَاءِ سُورِهِ»^۲ [انسانها را] به اطاعت الهی دعوت کرد و با دشمنان خدا در راه دین او جهاد نمود و بر همه‌شان غالب گردید. همبستگی دشمنان که او را به دروغگویی متهم می‌کردند، وی را از انجام وظائف

۱. حجر/۶۱.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

را با شگفتی تمام مشاهده کردند با کفر و عناد و لجاجت خاصی گفتند: به درخت دستور بده نصفش جلو بیاید و نصف دیگرش در جای خود باقی بماند! به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله، نیمی از درخت با وضعی شگفت آور از نصفه دیگرش جدا شد و با صدای اعجاب انگیز به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد؛ گویا اینکه می خواست به دور حضرت رسول صلی الله علیه و آله برگردد. اما دشمنان مشرک و مغرور پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: بگو درخت به حال اولش برگردد! پیامبر صلی الله علیه و آله با کرامت آسمانی خویش درخت را به حال اولش باز گرداند. در این لحظه من گفتم: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنسَى أَوَّلَ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَأَوَّلَ مَنْ أَقْرَبَ بَانَ الشَّجَرَةَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقًا بِنُبُوتِكَ وَاجْتِلَالًا لِكَلِمَتِكَ؛ خدایی جز خدای یگانه نیست. ای رسول خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و اولین فردی هستم که اقرار می کنم: درخت با اذن خدا برای اثبات نبوت تو و نشان دادن عظمت شخصیت تو در

كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» فَإِنَّ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؛ خداوند بر همه چیز قادر است؛ حال اگر خداوند متعال این کار را برای شما انجام دهد، آیا ایمان خواهید آورد و به حق شهادت می دهید؟» گفتند: آری. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درخت اشاره کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتِ تُوْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَانْقَلِبِي بِعُرْوَتِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ؛ ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می دانی من پیامبر خدایم، از زمین باریشه هایت کنده شو و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر!» قسم به خدایی که آن حضرت را به پیامبری مبعوث کرد! درخت با ریشه هایش از زمین کنده شد، و با صدایی بلند، همانند صدای به هم خوردن بالهای پرندگان یا به هم خوردن شاخه های درختان جلو آمده، در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد؛ طوری که برخی از شاخه های بلندش روی دوش پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی نیز بر شانه من قرار گرفت که در طرف راست پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده بودم. هنگامی که مشرکان این اعجاز آسمانی

بخوانم، پاسخ مثبت نخواهم شنید. از این رو، خاموش ماندم و این راز را در دل نگه داشتم تا اینکه جبرئیل آمد و گفت: «يَا مُحَمَّدُ! إِنَّكَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ مَا أُمِرْتَ بِهِ عَذَابُكَ رَبُّكَ! ای محمد! اگر آنچه را که به آن امر شده‌ای به جا نیاوری تو را عذاب خواهد کرد.» اکنون تو ای علی! با پیمان‌های گندم و یک ران گوسفند غذایی آماده کن و در ظرفی مقداری شیر نیز فراهم کن! سپس همه فرزندان عبدالمطلب را بخوان تا پیش من آیند و با آنان سخن گویم و پیام الهی را به آنان برسانم.

من آنچه را که پیامبر ﷺ فرمان داده بود، به انجام رساندم و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کردم. در آن روز حدود چهار نفر که عموهای پیامبر ﷺ نیز، از جمله: ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب در بین آنان دیده می‌شدند، به حضور پیامبر اکرم ﷺ آمدند. در آن هنگام، رسول خدا ﷺ به من فرمود: یا علی! غذایی را که فراهم کرده‌ای، بیاور! غذا را آوردم. چون آن را بر زمین

پیشگاه حضرت حق، آنچه را که خواستی برایت انجام داد.» اما باز هم سران معاند کفار گفتند: او ساحری دروغگو است که سحری تعجب‌انگیز دارد و خیلی در کارش ماهر است. و خطاب به رسول الله گفتند: آیا نبوت تو را جز امثال علی ﷺ، کس دیگری نیز باور می‌کند!^۱

دعوت خویشاوندان

امیر مؤمنان علی ﷺ خاطرات خود را از دوران اولیة اسلام در فرصتهای مناسبی بیان نموده است. یکی از مهم‌ترین خاطرات آن حضرت روزی است که رسول گرامی اسلام از سوی خداوند متعال مأمور شد که خویشاوندان نزدیک خود را به اسلام دعوت کند. امیر مؤمنان ماجرای آن روز را این گونه شرح می‌دهد:

«چون آیه **«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»**^۲ بر پیامبر ﷺ نازل شد، مرا خواستند و فرمودند: خدا به من امر کرده است خویشان و نزدیکان خود را هشدار دهم و از عذاب دوزخ بترسانم. من خود را با تکلیفی سخت روبه‌رو دیدم و دانستم که اگر آنان را به اسلام

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. شعرا/۲۱۴.

نهادم، پیامبر فرمود: بفرماید! بخورید به نام خدا! آنان از آن غذای با برکت خوردند تا اینکه کاملاً سیر شدند. سپس از آن شیر نیز همه شان سیراب شدند و رفتند.

فردای آن روز نیز پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: بار دیگر همانند غذای دیروز را آماده کن و فرزندان عبدالمطلب را فراخوان! من نیز چنان کردم، وقتی مهمانان حاضر شدند و مثل روز قبل از غذا تناول کردند و کاملاً سیر شدند، پیامبر خطاب به آنان فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند!

من در همهٔ عرب جوانی را سراغ ندارم که چیزی بهتر و برتر از آن چیزی که من برای شما آورده‌ام، برای قوم خویش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدا به من امر کرده است، شما را به دین اسلام دعوت کنم. اکنون کدام یک از شما در این امر مرا یاری می‌دهد تا برادر و وصی و خلیفهٔ من میان شما باشد؟

عموها و عموزادگان پیامبر صلی الله علیه و آله لب فرو بسته و هیچ نگفتند. من که در میان آنان کم سن و سال‌ترین بودم،

گفتم: یا رسول الله! من وزیر و یاور تو خواهم بود. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مرا گرفت و گفت: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي فَبِكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا!» این علی، برادر، وصی، وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود. دستور او را بشنوید و از او اطاعت کنید!

آن گروه بعد از شنیدن این سخن، به همدیگر نگاه کردند و خندیدند و به ابوطالب گفتند: شنیدی! به تو دستور داد تا از پسرت اطاعت کنی!

شعبی سرنوشت ساز

پس از بیعت عقبهٔ دوم، مشرکان مکه در شورای «دارالندوه» تصمیم خطرناکی را در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند. آنان در حالی که اصلی‌ترین راههای خروجی مکه را مسدود کرده بودند، در شب مقرر، در صدد اجرای طرح شوم خود - برنامهٔ قتل پیامبر صلی الله علیه و آله - برآمدند. به همین جهت، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله طبق دستور الهی مأموریت یافت تا علی علیه السلام را در جای خود قرار

۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۲؛ دانشنامهٔ امام علی علیه السلام، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

همچنان که پیامبر ﷺ فرموده بود، مشرکان مکه پاسی از شب گذشته، خانه آن حضرت را محاصره کردند. رسول خدا ﷺ بنا به دستور خداوند متعال شبانه از منزل بیرون رفت. پیامبر ﷺ در حالی که این آیه را قرائت می کرد: «وَجَعَلْنَا مِنْ تَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»^۱ از مقابل آنان گذشت و مهاجمان وجود مقدس آن حضرت را هیچ ندیدند.

نزدیکهای صبح بود که آنان به داخل منزل ریختند و به خیال اینکه من، محمد ﷺ هستم، به سوی بستر هجوم آوردند. در این هنگام، با کمال خونسردی روپوش را کنار زد و سر از بستر بلند کردم. با دیدن این صحنه، آنان در نهایت شگفتی به همدیگر خیره شدند و گفتند: علی! گفتیم: بلی. گفتند: پس محمد کجاست؟ گفتیم: از شهر شما خارج شد. پرسیدند: به کدام سمت رفت. گفتم: خدا داناتر است. آنان مرا رها کرده، از منزل پیامبر ﷺ خارج شدند...»^۲

داده، شبانه از مکه خارج شود. علی ﷺ نیز با اطاعت از دستور خدا و پیامبر ﷺ آن شب در بستر حضرت خاتم الانبیاء ﷺ خوابید و با مشتبه کردن امر بر قریش، زمینه را فراهم آورد تا رسول خدا ﷺ با استفاده از تاریکی شب مکه را ترک کند.

در میان سیره نویسان شبی را که علی ﷺ در بستر پیامبر خوابید و با آگاهی کامل از خطر قتل خود، مشتاقانه برای نجات جان مقتدای محبوبش گام به سوی بستر نهاد، «لیلة المبيت» نام گرفته است.

مولای متقیان علی ﷺ، داستان سرنوشت ساز آن شب را چنین نقل می کند: «رسول خدا ﷺ آن شب مرا خواست و فرمود: علی جان! قریش برای قتل من توطئه کرده اند و قرار است امشب آن را به مرحله عمل در آورند، تو در بستر من بخواب تا اینکه من از مکه خارج شوم و این فرمان الهی است که به من ابلاغ شده است. من بدون هیچ درنگی گفتم: چشم! اطاعت می کنم. شب حادثه، من در بستر رسول خدا ﷺ خوابیدم.

۱. یس/۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۷۳.

طبق گفته محدثان و مفسران، آیه
 ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
 اللَّهِ﴾^۱ «بعضی از مردم جان خود را به
 خاطر خشنودی خدا می فروشند.»
 درباره فداکاری علی علیه السلام در شب «لیلة
 المبيت» نازل شده است.^۲

علی علیه السلام بر دوش پیامبر صلی الله علیه و آله

امام علی علیه السلام در یکی از روزها که
 به اهل مدینه و یاران و اصحاب پیامبر
 احتجاج می نمود و از ولایت و
 وصایت خویش دفاع می کرد، در
 فرازی از دفاعیه خود فرمود: «فَهَلْ فِیْكُمْ
 أَحَدٌ حَمَلَهُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَیْ كَتِفِهِ حَتَّى كَسَرَ
 الْأَضْغَامَ الَّتِیْ كَانَتْ عَلَی الْكَعْبَةِ غَیْرِیْ؟ فَالْوَا
 لَا؛^۳ [ای مسلمانان] آیا در میان شما به
 غیر از من کسی هست که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله او را به دوش خود سوار کرده
 تا بتهای مشرکان را از بام کعبه به زیر
 کشیده باشد؟ گفتند: نه.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام خود، این
 ماجرا را این گونه توضیح می دهد:
 «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به منزل خدیجه
 دعوت کرد. زمانی که به آنجا رفتم،
 فرمود: یا علی! به همراه من بیا! آن
 حضرت در آن شب از منزل خارج شد

و من نیز به دنبال او رفتم. او همچنان
 در دل شب می رفت و من نیز پشت
 سرش در حرکت بودم. از کوچه های
 مکه گذشتیم تا اینکه به مقابل خانه
 کعبه رسیدیم. در آن لحظه، به لطف
 الهی همه خواب بودند و کسی از مردم
 مکه بیدار به نظر نمی رسید. رسول
 خدا صلی الله علیه و آله خطاب به من فرمود: یا علی!
 گفتم: لیبک یا رسول الله! فرمود: بیا از
 دوش من بالا برو! سپس حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله خم شد و من از دوش آن
 حضرت بالا رفتم و به پشت بام کعبه
 رسیدم. تمام بتهای موجود را سرنگون
 کردم و سپس از آنجا دور شدیم و به
 منزل خدیجه برگشتیم. پیامبر صلی الله علیه و آله بعد
 از این ماجرا به من فرمود: «أَوَّلَ مَنْ كَسَرَ
 الْأَضْغَامَ جَدُّكَ اِبْرَاهِيمُ ثُمَّ أَنْتَ يَا عَلِيُّ؛^۴
 اولین کسی که بتها را شکست، جدت
 ابراهیم بود و بعد از او توهستی علی!»

لحظات حزن انگیز

۱. بقره/۲۰۷.
۲. التبیان، ج ۲، ص ۱۸۲؛ تفسیر قرطبی، ج ۳، ص ۲۱.
۳. امالی شیخ طوسی، ص ۵۴۹.
۴. الفضائل، ابن شاذان، ص ۹۷.

امیر مؤمنان، علی علیه السلام از آخرین لحظات حیات پر بار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خاطراتی نقل می‌کند که برای هر خواننده‌ای تلخ و ناگوار است. حضرت می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنَّ رَأْسَهُ عَلَى صَدْرِي وَلَقَدْ سَأَلْتُ نَفْسَهُ فِي كَفِّي فَأَمَرَتْهَا عَلَى وَجْهِي وَلَقَدْ وُلِّبْتُ غُسْلَهُ صلی الله علیه و آله وَالْمَلَائِكَةُ أَغْوَانِي...» رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش بر روی سینه‌ام بود، قبض روح گردید و جان او در کف من روان شد و آن را بر چهره خویش کشیدم. متولی غسل پیامبر صلی الله علیه و آله من بودم و ملائکه الهی مرا یاری می‌کردند.

آن حضرت ادامه می‌دهد: «گویا در دیوار خانه در آن لحظه غمبار هم نوا با جن و انس گریه می‌کردند و در عزای پیامبر صلی الله علیه و آله ضجه می‌زدند. گروهی از فرشتگان پایین می‌آمدند و گروهی دیگر به آسمان می‌رفتند. گوش من صدای آهسته آنان را که بر آن حضرت نماز می‌خواندند کاملاً می‌شنید. تا هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حجره‌اش دفن کردیم. چه کسی در زندگی و در هنگام مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله

از من به آن حضرت سزاوارتر است؟»^۱

درد نامه هجران

امیر مؤمنان علی علیه السلام در فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه مسلمانان بیشتر محزون و غمگین بود؛ چرا که پیامبر رکن مهم اسلام و پشتوانه عظیمی برای علی علیه السلام بود. به همین جهت، در رحلت او اشک ماتم می‌ریخت و با سوز و گداز در هنگام غسل دادن به بدن مطهر پیامبر اندوه فراوان انباشته در دلش را با این کلمات ابراز می‌داشت و به خود این گونه تسلی می‌داد: «يَا أَيُّهَا أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبِيِّ وَالْأَنْبِيَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ؛^۲ پدر و مادرم فدای تو ای رسول خدا! با رحلت تو ارتباطی قطع شد که با مرگ دیگران چنین نشده بود؛ با رحلت تو رشته پیامبری گسسته و فرود آمدن اخبار آسمانی قطع گردید.»

«وَلَوْلَا أَنْكَ أَمَرْتِ بِالصَّبْرِ وَتَهْنَيْتِ عَنِ الْجَزَعِ لَأَفْقَدْنَا عَلَيْكَ مَاءَ الشُّوْنِ وَلَكَانَ الدَّاءُ

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷.

۲. همان، خطبه ۲۳۵.

پیامبر از دنیا چندان نخورد
 که دهان را پر کند و به دنیا با
 گوشه چشمش نگریست.
 دو پهلویش از تمام مردم
 فرو رفته تر و شکمش از
 همه خالی تر بود. دنیا را به
 آن حضرت عرضه کردند،
 اما نپذیرفت و هر چه را که
 احساس می کرد خدا
 دشمن می دارد، آن را
 دشمن می دانست.

وَاللَّذِي قَالَ: أَدْعُ عَلَيْهِمْ، فَقُلْتُ: أَبَدَلَنِي اللَّهُ
 بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبَدَلَهُمْ بِي شَرًّا لَّهِمْ مِنِّي؛^۱ ای
 رسول خدا! آیا می دانی از امت تو و لجبازی
 و دشمنی آنان چه ها کشیدم؟ پیامبر
 اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آنان را نفرین کن! من گفتم:
 خدا بهتر از آنان را به من بدهد و به جای من
 دشمن بدی را بر آنها مسلط گرداند.

۱. همان.

۲. همان، خطبه ۷۰.

مِمَّا طَلَأَ وَالْكَمَدَ مُحَالِفًا، وَقَلَّ لَكَ وَلِكَيْتَهُ مَا لَا
 يَمْنَلُكَ رَدَّةٌ وَلَا يَسْتَطَاعُ دَفْعُهُ بِيَايِ أُمَّتٍ وَأُمَّي
 أَذْكَرُنَا عِنْدَ رَبِّكَ وَاجْعَلْنَا مِنْ يَالِكٍ؛^۱ اگر به
 صبر و بردباری فرمان نمی دادی و از جزع
 و فزع باز نداشته بودی، آن قدر اشک
 می ریختیم تا اشکهایمان تمام شود و این
 درد جانکاه فراق همیشه در دلم تجدید
 می شد و اندوهم جاودانه می ماند. البته که
 اینها در مصیبت تو ناچیز است. چه کنم که
 زندگی را بعد از مرگ نمی توان دوباره
 برگرداند و از مرگ نمی شود جلوگیری کرد!
 پدر و مادرم به فدایت! ما را در محضر خدا
 یاد کن و ما را به خاطرت بسپار.

علی علیه السلام آن روز با پیامبر صلی الله علیه و آله وداع
 کرد و آن حضرت را به خاک سپرد ولی هیچ
 گاه خاطرات شیرین خود را با آن حضرت
 فراموش نمی کرد؛ حتی در آخرین
 روزهای عمر با برکت خود - همان روزی
 که آن حضرت در مسجد کوفه در سال
 چهارم هجرت ضربت خورد - به یاد
 پیامبر صلی الله علیه و آله بود. علی علیه السلام خاطره آن شب
 غمبار را چنین نقل می کند: «آن شب در
 عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، به آن
 حضرت شکایت کرده، عرضه داشتم: «ایا
 رَسُولُ اللَّهِ! مَاذَا لَقَيْتَ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ